



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۱۳ فروردی ۲۰۲۳

ف، هیرمند

... و پیرامون جامعه‌شناسی جنگ

قبل از این، مقاله تحقیقی در باره "جنگ‌شناسی یا پولیمولوژی" تتبع و به نشر رسیده بود، در آن مقالت از جامعه‌شناسی جنگ نیز یادآوری و قرار گذاشته شده بود که در مقاله دوم مطالبی پیرامون جامعه‌شناسی جنگ پژوهش و ارائه شود. گرچه منتبع به سبب معاذیری نوشته حاضر را کمی دیرآماده گردانید، ولی این تعطل در تهیه و نشر موضوع، باعث کاهش اهمیت آن نگردیده است. جامعه‌شناسی جنگ به طور عمده از نقش ساختارهای متنوع جوامع و طبقات و اقشار مسلط بر روند‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن جوامع در ایجاد و وقوع رویداد‌های جنگی بحث می‌نماید و از ثمرات مطالعات آن، یکی هم تشخیص منابع ساختارهای اجتماعی-سیاسی جنگ را است که تمایلات نظام‌های اجتماعی جنگ‌آفرین را تا حدودی به شرح می‌گیرد و نیز اثر برداری یا متأثر گردیدن ابعاد مختلف جامعه از جنگ‌های که با آن درگیر می‌شود، تحقیق، تعمق، تحلیل و شرح به عمل می‌آورد، عوامل اجتماعی محلی، منطوقی و بین‌المللی که سبب بروز و وقوع جنگ می‌گردد، یا ابعاد متعدد عناصر مادی و معنوی انسانها که در جنگ متأثر می‌گردند، یا عواقب و ماحصل ناشی از وقوع جنگ که سبب بروز رشد و تحول و یا احیاناً باعث انحطاط و سقوط در رشد عادی و معمول تحولات در جوامع می‌گردد از مؤلفه‌های عمده جامعه‌شناسی جنگ به شمار می‌روند.

اگر دقت شده باشد، برخی از مؤلفه‌های بالا شامل مباحث عمده علوم سیاسی نیز می‌باشند، اما دورنمای دیدگاهی جامعه‌شناسی جنگ ناظر بر تحولات اجتماعی به طور کلی همانا دریافت و تشخیص سرچشمه‌های اجتماعی، انسانی و سیاسی وقوع جنگ‌ها است در حالی که مقصد و هدف علوم سیاسی از مطالعه موضوعات مربوط، تغییرات در سطح سیاسی و یا ناظر بر نیروها، جناح‌ها و قدرت سیاسی و حاکمیت‌ها خواهد بود.

در تقاطع دو موضوع جنگ شناسی و جامعه شناسی جنگ، اصطلاح " جنگ کامل " شناخته شد؛ این نوع جنگ بی توجه به تمام ارزش ها و اصول به تمام حوزه های زندگی انسان سرایت میکند، ساحات اقتصادی، مالی، انرژی، فرهنگی، انواع تحریم ها و...، به جبهات جنگی مبدل میگردند. حوزه جامعه شناسی جنگ به این امور و مسائل می پردازد که چگونه جنگ ها در جوامع پدید می آیند، کدام گروه ها آفریننده جنگ اند و چه اسبابی و امیالی آنها را به جنگیدن وا می دارد.

اندیشمندانی که در باره جنگ در قلمرو جامعه شناختی به پژوهش پرداخته اند، تقریباً به این اصل هم نظر اند که جنگ یک پدیده طبیعی در زندگی انسان ها است، **Émile Durkheim** امیل دورکیم جامعه شناس فرانسوی بنیاد این اصل را گذاشته است و در آثارش جنگ را به همین عنوان به کار می برد. "گاستون بوتول (۱۸۹۶ - ۱۹۸۰) که در باره جامعه شناسی جنگ تألیفی دارد اسباب و انگیزه های متعدد و متنوع جنگ را زیر بررسی و تحلیل میگیرد.

جنگ تقریباً در تمام ادیان در حالاتی مشروع شناخته شده است؛ هر جنگی که با نگاه و باور های یک عقیده متناسب و مؤجه اعلام گردد، مشروعیت می یابد، تاریخ به این دریافت صحنه گذاشته است.

در حوزه فلسفه نیز اکثر فیلسوفان جنگ را پدیده معمول و عادی جوامع انسانی می شناسند، تنها "کنفوسیوس" فیلسوف چینی از مدح و ستایش جنگ امتناع ورزیده است.

فلاسفه یونان نیز جنگ را "مشیت الهی" میدانند، هیراکلیتوس فیلسوف می گوید: « جنگ برخی از انسان ها را مالک و برخی دیگر را به غلامی در میآورد». از نگاه "هگل" جنگ ضرورت ناپسند است که با تحقق روح مطلق پایان خواهد یافت... ماکیاولی می گوید: « جنگ پیشگیرانه واقعاً جنگ خردمندانه است...» "کلاوزویتس" (۱۷۸۰-۱۸۳۱) عقیده داشت که: « جنگ ها نمودی از سیاست اند سیاست را نباید تابع جنگ نمود... و جنگ در دامان سیاست یک دولت رشد میکند و اصول آن مانند خصوصیات فردی که در جنین وجود دارد در سیاست دولت نهفته است... بنابراین با تمام قدرت ملت، باید جنگید...»

"هربرت اسپنسر" رویداد جنگ در شکل گیری جهان و نیز ره آورد های مصیبت بار آن را مورد توجه قرار میدهد، همه چیز در خدمت این هدف است؛ در یک جامعه نظامی، افراد پشت جبهه مجبور اند که زندگی رزمندگان را تأمین و با این عمل خویش به جنگ آوران کمک کنند.

جنگ ها بیشتر بر سر غارت گروه های ستمدیده روی داده است نه آنکه بیشتر بین دو طبقه متضاد واقع شده باشد، البته جنگ های هم بوده اند که ماهیت خصومت طبقاتی داشته اند ولی چنین جنگ

های به مقایسه نوع نخست، کمتر اند، بدون شک جنگ میان خود طبقات غارتگر بر وضعیت گروه های ستمکش بازتاب و اثراتی داشته است، ولی این بازتاب و اثرات محصول برخورد مستقیم و سنتیز اصطکاک و تصادم مستقیم دو جناح متضاد خواهد بود، جنگ های نخستین جامعه بشری حاکی از مقاومت تدافعی گروه های است که مواد اولیه شان توسط غارتگران به یغما برده می شد. زیرا تاریخ نشان میدهد که غالب جنگ ها میان غارتگران بر سر غارت و استثمار اقشار ستمکش رخ داده است که برخی از این جنگ ها به ظهور قیام های دفاعی ستمکشان نیز انجامیده است. آنتونی گیدنز میگوید، که گروه های ضعیف در جوامع، تمایلی به جنگ نداشته اند، اگر دست به جنگی هم می زده اند، این وضعیت بر آنها تحمیل میگردیده است:

« ستیزه های میان جوامع کوچک با ستیزه های که جوامع بزرگ را درگیر می سازد، اساساً متفاوت است، اینگونه جوامع (متشکل از طبقات و اقشار مستضعف) هیچگونه ارتشی ندارند و تقریباً فاقد تکنولوژی جنگ اند،... و کمتر تمایلی بر غلبه بر جوامع دیگر و تحت انقیاد درآوردن آنها دارند... »

نظام های که توسط گروه های اجتماعی سلطه جو و تمامیت خواه سر و سامان داده می شوند، معمولاً آزمندی های شان را در کسوت ایدئولوژی های به دور از ارزش های انسانی امروزی تعریف می کنند، این نظام ها جنگ های غیر عادلانه و انسان خواری را به راه می اندازند که از لحاظ ارزش های معنوی و اخلاقیات زمان ما، جنگ های "فاقد آرمان های اخلاقی" شناخته می شوند.

جهانی شدن در نحو و دامنه موج اثرات جنگ نقش دگرگونه ای داشته است؛ اگر جنگ های محلی، تابع منافع قدرت های بزرگ زمان باشد، وسعت اثرگذاری آن خیلی ها وسیع خواهد بود، جنگ در اوکراین مثال این نوع جنگ می باشد اما جنگ های محلی دیگر مانند جنگ در سوریه - با آنکه قدرت های برونی در آن نقش و دست اول را داشته اند - اثرات آن دامنه ای نه چندان گسترده داشته است، زیرا محرکان جنگ های منطقی اهداف شان را صرف در همان منطقه محدود میکرده اند. ولی نمی توان گفت که اثرات آن صرف در همان منطقه بیشتر محسوس بوده باشد، مگر در مناطق دورتر اثر آنها کمتر حس می شده است.

عده ای از جامعه شناسان جنگ را زاده آن ساختار های جوامع انسانی تشخیص کرده اند که خصلت جنگ آفرینی در ماهیت و نیات اقتصادی آنها نهفته است به باور این ها تا زمانی که این ماهیت و جهات مقاصد اقتصادی آن بر حال بوده و به موجودیت خود ادامه دهد، این جنگ ها محدود نگردیده و کنترل وقوع آن خیلی ها دشوار خواهد بود.

تعدادی از پژوهشگران چنین می‌اندیشند که جنگ پدیده‌ی ابدی است و بعضاً می‌تواند نتایج مفیدی نیز به دنبال داشته باشد.

اگوست کنت در باره‌ی جنگ می‌اندیشد که دوران قبل از "صنعتی شدن"، دوران "نظامی" بوده است، هر چه صنعت انکشاف کند جامعه بیشتر از جنگ فارغ می‌شود ولی "مک نیبل" جامعه‌شناس دیگر در ۱۹۸۳ دوران "صنعتی شدن جنگ" را مشخص کرد. به این صورت تکامل ابزارهای جنگی که به نحوی محصول مناسبات اجتماعی بخصوصی است، اگر از یک سو در تحدید و گاهی پایان کدام جنگی، نقش خواهد داشت، رخ دیگر دوران جوامع صنعتی پیشرفته، به راه اندازی جنگ‌های منطوقی به منظور مصرف محصولات جنگی جوامع صنعتی، خواهد بود.

مبتنی بر این نظر جوامع پیشرفته تحت حکمرانی غول‌های بزرگ سرمایه از نظر مقتضیات تولیدی و نیازهای اجتماعی و سیاسی شان بعضاً متوسل به جنگ می‌شوند و جوامع کمتر انکشاف یافته را مورد هجوم قرار می‌دهند.

سیاره ما متشکل از جوامع متنوع و گوناگون است که ترکیب‌های اجتماعی شان، به مثابه شاخص شناخت جامعه‌شناسانه آنها در نظر گرفته می‌شود، پیشرفت‌های صنعتی و تکنولوژی، به دلیل ایجاد آرزوهای بزرگ نزد گروه‌های مسلط در آن جوامع بر مبنای شرایط و انگیزه‌های مشخص، وسوسه‌های جهان‌گشایی و گسترش ساحت ارضی و دستیابی به ثروت‌های مناطق غنی را سبب خواهد شد. در این راه کشورهای زمان ما به دسترسی به مناطق دارای منابع غنی بی‌میل نخواهند بود، پس یکی از زمینه‌های تمایل به جنگ همین نیاز ساختارهای تکنولوژیک دول پیشرفته سیاره ما شده می‌تواند که طبقات حریص و سیر ناپذیر در آن جاها به نحوی مسلط اند. نظام‌های متعلق به گروه‌های اجتماعی مسلط که مالک تأسیسات تکامل صنعتی اند، یکی از انگیزه‌های وقوع جنگ و تجاوز به مناطق ضعیف بوده می‌تواند.

موقعیت مسلط و اثرگذار مناسبات تولیدی تکنولوژیک امروزی، بعضاً نقش انسان را به مثابه حاکم بر جهت‌دهی امور مربوط به نیازهای این مناسبات کاهش می‌دهد و انسان ناگزیر به دنبال نیازهای پیچیده این مناسبات می‌دود، نقش جامعه و انسان‌هایش در برابر تمایلات نظام‌های تولیدی جنگ طلبانه، مطیع و ناگزیر به فرمانبرداری از این مناسبات می‌گردد و از نگاه جامعه‌شناسی جنگ، گاهی در برخی از جوامع جنگزا، انسان و جامعه اش هر آنچه تمایل نظام جنگ طلب با مناسباتش بخوهد، به همان سو کشانیده می‌شود.

بروز جنگ ها در داخل جوامع انسانی (جنگ های داخلی) قسماً از عوامل مذکور در بالا متأثر است، اما این نوع جنگ ها میتواند علل خاص خود شان را داشته باشند مانند علل تباری، مذهبی، اقتصادی، ارضی و... که هر جنگی مورد به مورد خصایل ویژه خویش را خواهد داشت.

"آگ برن" در تحقیق جامعه شناسانه اش گفته بود: « در روابط اجتماعی انواع کنش های متقابل اجتماعی رخ میدهد که این کنش ها یا مثبت و به هم پیوسته می نمایند و یا منفی و گسسته که به سبقت جویی و رقابت منجر می گردد...»

برخی از دانشمندان تئوری "تنازع بقا" چارلز داروین را چنین تعبیر میکنند که انگار "ستیزه گری" یا "جنگجویی" همانند حیوانات جز ذات خصلت افراد انسانی می باشد، تجربه جامعه شناسان و پژوهشگران ثابت نموده است که این استنباط صحیح نمی باشد اگر چنین می بود، ستیزه جویی انسان ها مثل حیوانات به صورت متناوب و کاملاً قابل پیش بینی روی میداد که اینطور نیست.

به این ترتیب جامعه شناسان دیروزی و امروزی (دور کیم، آگ برن، گیدنز و...) به این دریافت رسیده اند که تکامل نوعی رابطه انسان با طبیعت که از راه "شیوه تولید" مشخص می گردد به مثابه یکی از انگیزه های بروز جنگ در جوامع شناخته می شود. دشوار خواهد بود قاعده ثابتی را مشخص نمود، که بر بنیاد آن پذیرفت که جنگ واقعاً گامی را به سوی پیشرفت تأمین خواهد کرد و یا عکس آن موجب تباهی و عقبگردی و پسمانی خواهد شد؛ نتایج هر جنگی می تواند به یک ماحصل خواستی بی انجامد و یا به یک عاقبت ناگوار و بربادی منجر گردد، هر ضابطه ای در این مورد نسبی خواهد بود.

«... جنگ های که غالباً طولانی و بسیار خونین بودند، یکی از آشکارترین ویژگی های تکامل اولیه دولت هاست، دولت های سنتی بزرگ امپراطوری های بودند که معمولاً از طریق غلبه نظامی و تحت انقیاد درآوردن گروه های کمتر قدرتمند بنا میگرددند...» (آنتونی گیدنز "جامعه شناسی") واضح است پدید آمدن کشور های بزرگ، باعث کاهش کشور های کوچک میگردد؛ در اروپا طی سال های ۱۵۰۰ م در حدود ۵۰۰ دولت کوچک وجود داشتند، در حالی که طی سال ۱۹۰۰ در آنجا دولت های متعدد بالا، صرف به تعداد ۲۵ دولت تقلیل یافتند.

یکی از علمای جامعه شناسی، جنگ را درد همانند درد زایمان میداند که به دنبال آن حالت جدیدی متولد خواهد شد، اینکه حالت جدید نیک است یا زشت، بیش از آنکه تابع نیت جنگاوران باشد، ماحصل طبیعی جریان جنگ خواهد بود. اگر جنگ به نتیجه دلخواه آغازگران و حامیان آن بی انجامد، ماحصل آن متناسب به ایده های برندگان آن ظاهر خواهد گشت و باز اگر ایده ها بر غارت

ضعفا و حقانیت زورمندان نیت شده باشد، روزگار انسان و انسانیتش جهنمی خواهد گردید و بر عکس جنگ های عادلانه و برخی از جنگ های دفاعی ظهور یک فضای مناسب تنفس را برای انسان محتمل خواهد ساخت.

اثرات مهمی که کنش جنگ در انسان های جامعه ایجاد میکند، از عناوین عمده و مهم این نوع جامعه شناسی قبول شده است، این قسمت جامعه شناسی جنگ به نحوی طرف دلچسپی آنتروپولوژی (انسان شناسی) نیز خواهد بود.

"بوتون" چنین می اندیشد که : «... آنچه را که جوهر پدیده جنگ دانست کشتار های جمعی و سازمان یافته و هدفمند است، زیرا جنگ بدون کشتار وجود ندارد...»، به این صورت جنگ ها نتایج قابل لمسی بر کمیت و کیفیت نفوس و مردم دارد، گراف مرگ بالا میرود و شرایط زاد و ولد نیز تغییر میکند، این نتایج جنگ برای طرف غالب و طرف مغلوب یک سان نمی باشد، جانب پیروز جوانان خود را در جنگ از دست داده است و جانب مغلوب تمام ویرانی و شکست و ریخت جنگ را متحمل میگردد؛ اقتصادش، خانه و آشیانه اش، پیر و جوان و کودک و زن و شاغل اش در هم کوبیده می شود و اما "دورکیم" جنگ را «...یک "نهاد اجتماعی" می داند که با "عملکرد اش" نوعی رابطه ای بخصوصی را میان جوامع ایجاد میکند، جنگ پدیده ادواری است که هر بار با شمایل جدید و سرشار از نوآوری تکرار می شود و لذا یک عملکرد واحد در اشکال جداگانه و متنوع آن ظاهر می شود...» "دورکیم" که جنگ را محصول طبعی زندگی جوامع معرفی میکند چنین تصویر شاعرانه ای از جنگ داده است.

در نهایت می توان دریافت که تاریخ انسان صفحات مفصلی از جنگ ها را پر کرده است و هنوز صفحات بیشتری برای رنگین شدن از خون انسان خالی است، انگار تحولات اجتماعی و سیاسی با رنگ خون انسان ها نوشته می شود، هر جهش و تحول جهشی نیاز به ستیز خواهد داشت، در دوران ما جنگ ها، خیلی ها عقلانی، تکنیک، پلانی شده و حساب شده است، اگر سلاح ها، با درجه بلند تخریب، ویرانی و تباهی تولید می شود، بالاخره نتیجه کاربرد آن دقیقاً محاسبه میگردد، اما مثلی که انسان در خط قرمز تسلیحات رسیده باشد، زیرا چنین حس می شود که بعضاً وجود سلاح های هسته بی نزد این یا آن قدرت باعث خواهد شد لااقل تحدیدی در استعمال چنین سلاح های تباه کن همگانی، رعایت گردد. با وجود مقاولات و قرارداد های متعددی که در این زمینه به امضاء رسیده است اما تجارب نشان داده است که تهدید طرف مقابل با کاربرد این گونه تسلیحات جامعه عمل پوشیده است یعنی تعهدات و قرارداد ها بعضاً حروف قشنگی روی اوراق باقی مانده اند.

اگر از یک سو ساختار های اجتماعی جنگ آفرین زمینه ستیز های معینی را سبب میگردند، این ستیز ها نیز متقابلاً سهم جدی در تغییر و تحول جوامع و نظام های سیاسی و اجتماعی شان را خواهد داشت، در حال حاضر تحولات جیو پولیتیک و نیز تغییرات میتیولوژیک دنیای ما وضعی را به نمایش گذاشته است که جز اسم بن بست چیز دیگری را نمی توان بر آن گذاشت، نمی شود ساختار های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که پس از رفع این بن بست پدید خواهد آمد را مشخص نمود، جهان فردای بن بست کنونی، دو قطبی، چند قطبی، نوعی غیر مرکزی جهانی و پدید آمدن ناسیونالیزم در نقاط متعدد دنیا و یا نوعی کاملاً جدید و غیر قابل پیش بینی از ساختار های اجتماعی به وجود خواهد آمد که ما – ممالک جهان سومی دیروزی یا ممالک عقب نگه داشته شده کنونی - آنرا قبلاً تصور هم نه نموده باشیم...!؟

پایان